

بازنگری مکان نیایشگاه آذرفرنبغ در دوره‌ی ساسانی بر اساس تطبیق منابع مکتوب سده‌ی سوم تا هفتم هـ.ق. و شواهد باستان‌شناختی

محمد مرتضایی*

دانشیار پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

m_mortezayi2008@yahoo.com

علیرضا زبان‌آور

دانشجوی دکترای باستان‌شناسی دوران تاریخی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۴/۱۹

(از ص ۱۷۵ تا ۱۹۴)

چکیده

آتشکده‌ی آذرفرنبغ که بر اساس متون تاریخی به روحانیان زرتشتی تعلق دارد، در کنار نیایشگاه‌های آذرگشنسپ و آذربرزین مهر، به‌عنوان یکی از سه آتشکده‌ی بزرگ دوره‌ی ساسانی به‌شمار می‌رود. شرق‌شناسان و باستان‌شناسانی که تاکنون در زمینه‌ی سازه‌های مذهبی دوره‌ی ساسانی به پژوهش پرداخته‌اند، بر این موضوع اتفاق نظر داشته‌اند که مکان احتمالی این نیایشگاه از اوایل دوره‌ی ساسانی در کاریان فارس قرار داشته است. از مطالعه‌ی متون مرتبط با مکان آتشکده‌ی آذرفرنبغ می‌توان به این نکته پی‌برد که باوجود اشارات منابع دوران اسلامی به وجود آتشکده‌ای مهم در کاریان، غالب آن‌ها به‌صراحت از یکسان بودن آتشکده‌های کاریان صدر اسلام و آذرفرنبغ دوره‌ی ساسانی سخن نگفته‌اند. در این پژوهش سعی گردیده تا به این پرسش که مکان نیایشگاه آذرفرنبغ در دوره‌ی ساسانی در کجا قرار داشته و در صورت جابه‌جایی در چه بازه‌ی زمانی جابه‌جا شده، پاسخ داده شود. تحقیق پیش‌رو بر اساس هدف، از نوع تحقیقات بنیادی و از نظر ماهیت و روش، از نوع تحقیقات تاریخی و توصیفی-تحلیلی می‌باشد؛ برای گردآوری داده‌ها در ابتدا به‌صورت کتابخانه‌ای منابع مکتوب تاریخی مرتبط با مکان این نیایشگاه که عموماً سده‌های سوم تا هفتم هـ.ق. را دربر می‌گیرند، مورد مطالعه و از سنجش و آن‌ها با یکدیگر محدوده‌ی احتمالی مکان آذرفرنبغ مشخص گردیده، سپس به‌صورت میدانی-کتابخانه‌ای و با بررسی‌های باستان‌شناختی سازه‌های مذهبی حائز شرایط، مورد مشاهده و مطالعه قرار گرفته‌اند تا در نهایت با تطبیق و مقایسه‌ی نتایج به‌دست آمده، مکان احتمالی نیایشگاه آذرفرنبغ و همچنین تاریخ احتمالی تغییر مکان آن مورد تحلیل و سنجش واقع گردد. این پژوهش از این منظر، می‌تواند مورد اهمیت باشد که احتمالات نوینی را در رابطه با مکان آتشکده‌ی آذرفرنبغ معرفی می‌نماید. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که مکان احتمالی آتشکده‌ی آذرفرنبغ در مدت طولانی از حکومت ساسانیان در نزدیکی دارابگرد بوده و احتمالاً در اواخر این عصر و یا حتی در زمانی پس از دوره‌ی ساسانی، شاید به مناطق دیگری مانند کاریان منتقل شده است.

کلیدواژگان: دوره‌ی ساسانی، آذرفرنبغ، دارابگرد، کاریان، سازه‌های مذهبی.

مقدمه

شاهنشاهی ساسانی در سال ۲۲۴ م. با پیروزی اردشیر پاپکان بر اردوان اشکانی، تأسیس و به مدت چهار سده بر سرزمین وسیعی که کشورهای ایران و عراق امروزی بخش اصلی آن را تشکیل می‌دهند، تسلط یافت. در این دوره، توجه حکومت مرکزی به یکپارچگی مذهبی، سبب شد تا ساخت و احداث سازه‌های مذهبی مرتبط با آیینی که امروزه به‌نام کیش زرتشتی شناخته می‌شود در نقاط مختلف ایران ساسانی ترویج گردد. براساس متون تاریخی، آتشکده‌ی آذرفرنبغ به‌عنوان یکی از سه آتشکده‌ی مهم دوره‌ی ساسانی و مهم‌ترین نیایشگاه زرتشتیان در سده‌های نخستین ه.ق. به‌شمار می‌رفته و گاهی نیز از این نیایشگاه به‌عنوان مهم‌ترین آتشکده‌ی دوره‌ی ساسانی یاد کرده‌اند (بهار، ۱۳۸۶: ۱۱۶؛ بهزادی، ۱۳۸۸: ۲۵۵). از اواخر سده‌ی نوزدهم م. یافتن مکان سه آتشکده‌ی آذرفرنبغ، آذرگشنسپ و آذربرزین‌مهر، یکی از مهم‌ترین موارد مطالعاتی در حوزه‌ی ادیان ایران باستان و دوره‌ی ساسانی به‌شمار می‌رفت. در اواسط سده‌ی بیستم م.، باستان‌شناسان آلمانی موفق به یافتن محل دقیق آذرگشنسپ شدند و توانستند یافته‌های مهمی از معماری مذهبی دوره‌ی ساسانی را ارائه نمایند و این در حالی است که تاکنون محل دقیق دو نیایشگاه دیگر مورد شناسایی قرار نگرفته است. در مورد آتشکده‌ی آذربرزین‌مهر در دهه‌های اخیر پژوهش‌های قابل توجهی صورت گرفته که از میان آن‌ها، می‌توان به نوشتار «محل آذربرزین‌مهر» (صادقی، ۱۳۸۲: ۵-۱۷) اشاره نمود که قرارگیری آذربرزین‌مهر در «ریوند» سبزواری که برخی افراد، مانند «بویس» (Boyce, 1983: 472)، «کایم» و «هاشمی» (Hashemi and Kaim, 2010: 611) پیشنهاد نموده‌اند را مورد شبهه قرار داده است، اما تاکنون نظریه‌ی قرارگیری آذرفرنبغ از اوایل دوره‌ی ساسانی در «کاریان» فارس که در حدود یک‌صد سال پیش مطرح شده، همچنان پابرجا بوده و تاکنون غالب پژوهشگران آن را معتبر دانسته‌اند. با توجه به این موضوع که نتیجه‌گیری و نظریات در علم باستان‌شناسی همواره با احتمالات بیان می‌شود و با به‌دست آمدن یافته‌های نوین باستان‌شناختی ممکن است تغییر یابد، از این‌رو نگارندگان در این نوشتار سعی کرده‌اند تا با بازنگری منابع مکتوب تاریخی مرتبط با مکان آتشکده‌ی آذرفرنبغ و تطبیق دادن آن‌ها با شواهد و یافته‌های نوین باستان‌شناختی، ضمن به‌چالش کشیدن و مورد سنجش قرار دادن ناحیه‌ی کاریان به‌عنوان مکان نیایشگاه آذرفرنبغ در تمام دوره‌ی ساسانی، نظریات نوینی را در رابطه با مکان‌های احتمالی این نیایشگاه مطرح سازند.

پرسش‌های پژوهش

نگارندگان در این نوشتار، سعی کرده‌اند تا به سه پرسش پاسخ دهند؛ نخست، آن‌که کیفیت اشارات منابع مکتوب دوره‌ی اسلامی به مکان نیایشگاه آذرفرنبغ چگونه بوده؟ دوم، آیا ناحیه‌ی کاریان به‌عنوان مطرح‌ترین گزینه تا به امروز، می‌تواند براساس ارزیابی متون تاریخی به‌عنوان مکان احتمالی نیایشگاه آذرفرنبغ در تمام دوره‌ی ساسانی موردپذیرش قرار گیرد؟ و در نهایت آخرین و مهم‌ترین پرسش درباره‌ی مکان احتمالی نیایشگاه آذرفرنبغ در دوره‌ی ساسانی است و این‌که براساس تطبیق منابع مکتوب اوایل دوره‌ی اسلامی با شواهد باستان‌شناختی چه مکان‌هایی را در بازه‌های زمانی گوناگون می‌توان به مکان احتمالی آذرفرنبغ در دوره‌ی ساسانی منتسب نمود؟

اشاره کرده‌اند، به دوره‌ی اسلامی مربوط بوده و متون تاریخی دوره‌ی ساسانی عموماً به مقام این آتش و اهمیت آن پرداخته‌اند. منابع مکتوب اسلامی مرتبط با مکان آذرفرنبغ که در مجموع ۱۳ کتاب هستند را می‌توان به سه گروه: متون پهلوی، عربی و فارسی تقسیم نمود.

الف) متون پهلوی

متون پهلوی که به مکان نیایشگاه آذرفرنبغ اشاره داشته‌اند، شامل بندهشن و گزیده‌های زادسپرم بوده به سده‌ی سوم هـ.ق. تعلق دارند:

(۱) بندهشن: «جم در پادشائی (خود) همه‌ی کار(ها) را بیشتر به یاری آن هر سه آتش می‌کرد. او آذرخره را به دادگاه، به فرهمندکوه، نشانید. هنگامی که جم را ببریدند، فره‌ی جم را از دست ضحاک، آذرخره رهائی بخشید.» «در پادشائی گشتاسپشاه، چنانچه از دین برمی‌آید، (آتش فرنبغ) از خوارزم به روشنکوه، به سرزمین کار^۱ نشانده‌شد، چنان که اکنون نیز آن‌جا ماندگار است.» (بهار، ۱۳۸۵: ۹۱).

(۲) گزیده‌های زادسپرم: «آذرفرنبغ در فرهمندکوه در خوارزم جای گرفت، آذرگشنسپ در کوه اسنوند در آذربایجان و آذربرزین مهر در گریوه‌ی ریوند که در پشتی‌ی گشتاسپان است.» (راشدمحصل، ۱۳۶۶: ۱۷؛ ۱۳۹۰: ۵۱؛ Gignoux & Tafazzoli, 1993: 54).

ب) متون عربی

ده متن عربی البلدان، اشکال العالم، مروج الذهب و معادن الجواهر، المسالك والممالك، صورة الارض، احسن التقاسیم فی المعرفة الاقالیم، آثار الباقیه، الملل و النحل، معجم البلدان و آثار البلاد و الاخبار العباد که به قرون چهارم تا هفتم هـ.ق. مربوط هستند، به آتشکده‌ای مهم در کاریان و یا آتشکده‌ی آذرفرنبغ اشاره کرده‌اند.

(۱) البلدان: «آتش جمشید که همان آذرخره است، در خوارزم بود.» «نوشیروان آن را به کاریان آورد. چون عرب حکومت یافت و مجوسیان بیم کردند که آن را خاموش کنند، دو بخش کردند. بخشی را در کاریان داشتند و بخشی را به فسا بردند و گفتند اگر یکی فرومیرد دیگری بماند.»^۲ (Al-Hamadani, 1885: 246).

(۲) اشکال العالم: «بیشتر از شمار و حفظ است، زیرا که در هیچ شهری و قصبه‌ای نیست که در آن بسیار آتش‌خانه‌ها نیست. و از آن جمله، آتشگاه کاریانست معروف با نابفرا، ...» (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۱۲).

(۳) مروج الذهب و معادن الجواهر: «زرادشت به یشتاسف (گشتاسپ) شاه فرموده بود آتشی را که جم شاه احترام می‌کرده بود، پیدا کند و چون جستجو کردند آن را به شهر خوارزم یافتند و یشتاسف آن را به شهر دارابجرد فارس آورد و اطراف آتشکده را ولایتی کرد و این آتش به وقت حاضر، یعنی به سال ۳۳۲ آزرجوی نام دارد، یعنی آتش نهر؛ زیرا در پارسی قدیم، آزر یکی از نام‌های آتش و جوی نام نهر است و مجوسان این آتش را بیشتر از همه آتش‌ها و آتشکده‌های دیگر احترام می‌کنند.» «ایرانیان گویند: کیخسرو وقتی به جنگ ترک رفته بود سوی خوارزم رفت و بر این آتش گذشت و آن را احترام نهاد و سجده کرد. گویند نوشیروان بود که این آتش را به کاریان برد و چون اسلام بیامد مجوسان بیم کردند که مسلمانان این آتش را خاموش کنند و قسمتی از آن را

به کاریان گذاشتند و قسمت دیگر را به نسا و بیضای فارس بردند تا اگر یکی خاموش شد دیگری به‌جا ماند.» (مسعودی، ۱۳۸۷: ۶۰۴-۶۰۵؛ ۱۹۷۳: ۲۵۳).

۴) مسالک و الممالک: «و آن‌چه مشهورترین و معروف‌ترین آتشکده‌های آن اقلیم است و آن را تعظیم بیشتر می‌دارند و بر دیگران ترجیح و تفضیل می‌نهند ممکن و قابل تعداد هست. اول آتشکده‌ی کاریان است و آن به آتشکده‌ی بارنوا معروف می‌شود.»^۳ (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۰۴؛ ۱۹۲۷: ۱۱۸). (Al Istakhri, 1927: 118; 104)

۵) صوره الارض: «در فارس آتشکده‌های بسیار نیز وجود دارد و تنها از طریق دیوان می‌توان به آن‌ها آگاه شد، زیرا شهری و ناحیه‌ای و روستایی نیست، مگر آن‌که آتشکده‌های فراوان دارد. از جمله‌ی آتشکده‌های معروف که به بزرگداشت آن‌ها بیشتر از دیگران اهمیت می‌دهند، آتشکده‌ی کاریان معروف به نارفرا است.» (ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۳۴۲).

۶) احسن التقاسیم فی المعرفة الاقالیم: «کاریان کوچک، ولی روستایش آباد است. آتشکده‌ای در آن است که بسیارش گرمی دارند و آتش آن را به همه سو می‌برند.» (Al Moqaddasi, 1906: 427)

۷) آثار الباقیه عن القرون الخالیه: «...سپس فیروز به آتشکده‌ی آذرخورا که در فارس است رفت و در آن‌جا نماز خواند و سجده کرد...» «...فیروز ایشان را تصدیق کرد تا آن‌که از شهر آذرخورا به سوی شهر دارا بیرون آمد...»^۴ (بیرونی، ۱۳۸۹: ۳۵۴؛ Al beruni, 1878: 228-229; 1879: 215).

۸) ملل و النحل: «آن‌گاه زردشت آتشکده‌ای در نیشابور و دیگری در نسا از نو ساخت. گشتاسپ دستور داد آتشی را که جم بزرگ می‌داشته پیدا کنند، پس آن‌را در شهر خوارزم یافت و آن‌را به دارابگرد منتقل ساخت و آذرخره نامیده می‌شود و مغان آن‌را بیش از آتش‌های دیگر بزرگ می‌دارند.» «و هنگامی که کیخسرو برای جنگ با افراسیاب بیرون رفت آن‌را احترام کرد و سجده نمود. و گفته می‌شود که انوشیروان کسی است که آن‌را به کارمان^۵ منتقل ساخته و برخی از آن‌را به‌جا گذاشتند و برخی از آن‌را به نسا بردند.» (شهرستانی، ۱۳۸۶: ۵۶، ۱۵۸؛ ۱۸۹۹: ۹۲؛ ۱۹۹۲: ۲۸۴-۲۸۵؛ Shahrastani, 1842: 197-198; 1850: 299; 1923: 197-198; 1969: 299; 1993: 301).

۹) آثار البلاد و الاخبار العباد: «کاریان قصبه‌ای است در زمین فارس، آتش‌خانه‌ای عظیم‌القدر دارد و مجوسان، آتش از آن‌جا به آتش‌خانه‌های دیگر می‌برند.» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۲۹۹).

۱۰) معجم البلدان: «کاریان روستای کوچکی است در جنوب فارس که آتشکده‌ای بزرگ دارد و مجوسان آتش آن‌را به دیگر نواحی می‌برند.» (Al Hamawi, 1866: 224-225).

ج) متون فارسی

در نهایت، کتاب *حدود العالم من المشرق الی المغرب* که در سده‌ی چهارم هـ.ق. به تحریر درآمده، تنها متن فارسی است که به وجود آتشکده‌ای مهم در کاریان می‌پردازد.

۱) حدود العالم من المشرق الی المغرب: «کاریان، شهرکی ست از داراگرد، اندر حصاری ست صعب و محکم، اندر وی آتشکده‌ای ست که آن‌را بزرگ دارند.» (حدود العالم، ۱۳۴۳: ۱۳۵؛ ۱۹۸۲: ۱۲۸). (Hodudi Alalam, 1982: 128; 135)

تحلیل و بررسی هم‌پوشانی متون تاریخی

با توجه به منابع مکتوب، می‌توان این‌گونه بیان نمود که در میان نوشته‌های ذکرشده، بندهشن، ابن‌فقیه، مسعودی و شهرستانی، مکان اولیه‌ی نگهداری آذرفرنبغ را در خوارزم بیان کرده‌اند؛ ضمن این‌که گزیده‌های زادسپرم نیز خوارزم را به‌عنوان محل استقرار آذرفرنبغ معرفی می‌کند. در میان این افراد، تنها ابن‌فقیه و مسعودی به انتقال آذرفرنبغ به کاریان اشاره می‌کنند و سایرین، بدون ذکر پیشینه‌ای، تنها از وجود آتشکده‌ای مهم در کاریان سخن گفته‌اند؛ هم‌چنین شهرستانی نیز از مکانی به‌نام «کارمان» به‌عنوان آخرین مکان آذرفرنبغ یاد می‌کند. در میان متون عربی و فارسی، تنها چهار نوشتار متعلق به ابن‌فقیه، مسعودی، بیرونی و شهرستانی، در مورد گذشته‌ی آتش آذرفرنبغ مطالبی را ارائه داده و سایر متون تنها از آتشکده‌ای مهم در کاریان و هم‌عصر خود خبر می‌دهند. در میان این چهار متن نیز، *البلدان* به یک انتقال که از خوارزم به کاریان است اشاره کرده و دو متن *مروج‌الذهب* و *ملل و نحل* دو انتقال را ذکر می‌نمایند؛ انتقال نخست، از خوارزم به دارابگرد و انتقال دوم، به کاریان/کارمان است که در این دو گزارش به مبدأ انتقال دوم اشاره‌ای نشده است؛ ضمن آن‌که از نوشته‌های ابوریحان نیز می‌توان این‌گونه استدلال نمود که آتشکده‌ی آذرفرنبغ در نزدیکی دارا و یا از توابع آن بوده که با مقصد انتقال اول هم‌خوانی دارد.

با بررسی شخصیت علمی مسعودی، می‌توان به دسترسی و آشنایی کامل وی با متون پهلوی اوایل دوره‌ی اسلامی و منابع مکتوب پیش از اسلام پی برد (الهیاری، ۱۳۸۰: ۱۲۰-۱۲۳؛ Cooper, 2011)؛ به‌طور کلی، می‌توان منابع تاریخ‌نگاری مسعودی را به سه بخش الف) اسناد و منابع مکتوب، ب) مشاهدات شخصی او از آثار، ابنیه و اماکن بلاد مختلف و ج) روایات شفاهی و مباحثات و مناظرات او با صاحب‌نظران نقاط مختلف تقسیم نمود (ولوی، ۱۳۷۵: ۲۸). در میان تمام کسانی که درباره‌ی آذرفرنبغ گزارش داده‌اند، نوشته‌های مسعودی، کامل‌تر از سایرین بوده و دارای نکات حائز اهمیت می‌باشد. از نوشته‌های مسعودی، می‌توان این‌گونه برداشت نمود که این آتشکده در نزدیکی دارابگرد بوده و دست‌کم تا سال ۳۳۲ هـ.ق. بانام «آزرجوی (آذرجوی)» شناخته می‌شده است؛ هم‌چنین، می‌توان از گزارش وی، این‌گونه برداشت نمود که مسعودی از آتشکده‌ی کاریان نیز مطلع و بین این دو آتشکده تفاوت قائل بوده و به‌صورت واضح از دو آتشکده سخن می‌گوید؛ بنابراین، شاید بتوان این‌گونه تصور نمود که در قسمت اول گزارش وی، از منابع تاریخی مکتوب و مشاهدات شخصی استفاده شده؛ هم‌چنین در قسمت دوم از روایات شفاهی استفاده گردیده است. اگر این چنین تصور نماییم، آن‌گاه این موضوع را می‌توان درباره‌ی شهرستانی نیز متصور شد و قسمت نخست را متعلق به یک منبع و بخش دوم را نیز استناد به منبع دیگری که متأخر بوده، قلمداد نمود که اگر این موضوع را بپذیریم، آن‌گاه با توجه به این‌که ساسانیان هیچ‌گاه بر ماورای جیحون و صحرای ترکمنستان تسلط نداشته‌اند (زبان‌آور، ۱۳۹۳: ۳۳-۳۹)؛ بنابراین، می‌توان این احتمال را بیان نمود که انتقال آذرفرنبغ از خوارزم به کاریان، توسط انوشیروان واقعیت تاریخی نداشته و داستانی اساطیری و روایات شفاهی بوده و در نتیجه‌ی گزارش ابن‌فقیه که انتقال آذرفرنبغ به کاریان را در یک مرحله ذکر نموده، دچار نقصان بوده و بخش اول به‌صورت ناقص از منابعی احتمالاً مشترک با گزارش مسعودی و شهرستانی برداشت شده و بخش دوم نیز شامل روایات شفاهی بوده است.

از مقایسه‌ی بخش نخست گزارش‌های مسعودی و شهرستانی با متن بندهشن، می‌توان دریافت که در هر سه متن به‌طور مشترک به جمشید، خوارزم و گشتاسپ اشاره شده و این در حالی است که بخش دوم دو متن عربی و نیمه‌ی انتهایی بندهشن به ترتیب، شامل: واژه‌های کاریان، کارمان و کار می‌گردد؛ اگر ذکر هر سه واژه‌ی جمشید، گشتاسپ و خوارزم را گواهی بر امکان وجود منابع مشترک میان *مروج‌الذهب*، *ملل و نحل* و بندهشن قلمداد نماییم، آن‌گاه می‌توان تصور نمود که احتمالاً پاره‌ی نخست این دو متن با بندهشن دارای هم‌پوشانی است. براساس نظریات گوناگون، به‌نظر می‌رسد که متن بندهشن در اواخر ساسانی جمع‌آوری شده و در دوران گوناگون که آخرین آن به سده‌ی نهم م. مربوط است، مورد بازنگری و ویرایش قرار گرفته است (Henning, 1942: 15-16; Cereti, 2004: 15-16; Boyce, 1968: 40; 229). براساس این مورد، شاید بتوان این قسمت از بندهشن را معاصر با بازه‌ی زمانی مورد اشاره‌ی «ابوریحان» و نیمه‌ی نخست نوشته‌های مسعودی و شهرستانی تطبیق داد. موضوع مهم دیگر درباره‌ی بندهشن، این است که از مقایسه‌ی بخش «روشن کوه (یا کوه درخشان کواروند) در سرزمین کار» و فصل نهم بندهشن که به شرح کوه‌ها می‌پردازد، درمی‌یابیم که باوجود ذکر کوه‌هایی مانند «اسنوند» و «ریوند» که محل دو نیایشگاه دیگر بیان شده‌اند، هیچ اشاره‌ای به کوه محل آذرفرنبغ نشده (بهار، ۱۳۸۵: ۷۱-۷۳؛ بهزادی، ۱۳۸۸: ۸۶-۸۹؛ Justi, 1868: 21-28; West, 1880: 34-41; Anklesaria, 1956: 76-78) و این موضوع این احتمال را تقویت می‌نماید که شاید اشارات بندهشن در مورد کوه محل آذرفرنبغ، ذکر خصوصیات ظاهری محل بوده و «روشن کوه» یا «کوه درخشان کواروند» به کوهی با ظاهری درخشنده اشاره دارد.

محدوده‌ی کوره‌ی دارابگرد و موقعیت کاریان در تقسیمات اداری پارس در اواخر ساسانی

با توجه به تحلیل متون تاریخی مربوطه، می‌توان این احتمال را مطرح نمود که آتشکده‌ی آذرفرنبغ در کوره‌ی دارابگرد قرار داشته و اگر نظریه‌ی قرارگیری آذرفرنبغ در کاریان را مورد سنجش قرار دهیم، می‌بایست کاریان در کوره‌ی دارابگرد قرار گرفته باشد. غالب جغرافی‌نویسان و مورخین سده‌های نخستین اسلامی، پارس را به پنج کوره‌ی اصطخر، اردشیرخره، شاپورخره، دارابگرد و قبادخره (ارجان) تقسیم نموده‌اند (اصطخری، ۱۳۷۳: ۸۸؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۲۱؛ مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۶؛ ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۲۳۶؛ Ibn Khor-dadbeh, 1889: 47). ابن خردادبه از: فسا، کرم، چهارم، نیریز، والبستجان، والابجرد، والاندیان، جویم، فرج، تارم و طمستان، به‌عنوان توابع «کوره‌ی دارابجرد» نام می‌برد (Ibn Khordadbeh, 1889: 46). اصطخری، کوره‌ی دارابجرد را شامل: کرم، مص، فسا، طمستان، محوله، کردبان، فستجان، دارکان، ازبراه، سنان، جویم، ایج، اصطهبانات، نیریز، مریزجان، ماروان، خسوا می‌داند (اصطخری، ۱۳۷۳: ۹۶)؛ ابن حوقل: دارابجرد، آباده، کربجرد، مص، فسا، طمستان، چهارم، فستجان، دراکان، ازبراه، سنان، ایج، اصطهبان، جویم، خیار، نیریز، مریزجان، مادوان، رونیز، رستاق، تارم، ماشکانات و زم شهریار را به‌عنوان تشکیل‌دهنده‌ی کوره‌ی دارابگرد معرفی می‌کند (ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۲۳۸)؛ نویسنده‌ی *حدود العالم*: تمستان، بستکان، ازبراه، دارکان، مزیکان، سنان، رم، رستام، فرج، تارم، کاریان، سمیران، ایرج، روفته، مادران و کویم را از شهرک‌های پیرامونی دارابگرد معرفی کرده است (ستوده،

۱۳۴۳: ۱۳۴-۱۳۵)؛ ابن بلخی نیز حدود این کوره را: دارابجرد، پسا (فسا)، کرم، رونیز، حسو، دراکان، مص، رستاق، ایج، فستجان، ویشکان، اصطهبان، جهرم، میشکانات، نیریز، خیره و جویم بیان می‌نماید (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۲۹-۱۳۲)؛ و در نهایت حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب*: دارابجرد را دربرگیرنده‌ی جهرم، جویم، فسا، شق رودبار و میشکانات معرفی می‌کند (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۴۹-۱۵۰).

هم‌چنین در مورد موقعیت کاریان در فارس نیز، اصطخری آن را از طسوج‌های اردشیرخره بیان کرده (اصطخری، ۱۳۷۳: ۹۳)، ابن بلخی (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۳۵) و حمدالله مستوفی (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۴۲)، کاریان را از توابع فیروزآباد دانسته‌اند و ابن حوقل از کاریان به‌عنوان یکی از «زموم اردشیرخره» نام‌برده است (ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۲۴۰)؛ ضمن این‌که «جیهانی» نیز بدون تعیین موقعیت سیاسی-اداری کاریان، تنها به زم بودن آن اشاره دارد (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۱۰). در میان مورخین و جغرافی‌دانان دوران اسلامی، تنها نویسنده‌ی *حدودالعالم* کاریان را یکی از شهرک‌های داراگرد معرفی کرده (Minorsky, 1982: 128) و مقدسی نیز آن را شهری از کوره‌ی شاپورخره دانسته است (Al Moqaddasi, 1906: 424). در مورد متن *حدودالعالم*، می‌توان براساس مقایسه‌ی گزارشات این کتاب با سایر گزارشات دیگر، مانند نوشته‌های اصطخری و ابن حوقل به این نکته پی‌برد که *حدودالعالم* از برخی جهات با وقایع تاریخی یا حدود جغرافیایی ذکر شده در سایر منابع ناهم‌خوان است؛ هم‌چنین «بارتولد» در مقدمه‌ی این کتاب به این موضوع اشاره دارد که منابعی، همچون گزارش‌های اصطخری و ابن بلخی از منابع اصلی این کتاب بوده (حدودالعالم، ۱۳۸۳: ۱-۶۳) که در این صورت مرجع دانستن *حدودالعالم* در مورد ناحیه‌ی پارس اشتباه خواهد بود و این قسمت از کتاب که به کاریان و داراگرد اشاره دارد را می‌توان به‌دور از واقعیت دانست (همان: ۳۷۹)؛ هم‌چنین در مورد مقدسی نیز با توجه به این‌که خود او در کتاب اعلام می‌کند که ناحیه‌ی پارس را به‌دلیل خود تقسیم‌بندی کرده (Al Moqaddasi, 1906: 421) و در نتیجه تابع تقسیمات اداری و سیاسی نبوده، می‌توان قرار گرفتن کاریان در حدود شاپورخره در تقسیمات اداری اواخر دوره‌ی ساسانی را نادرست تصور نمود. ضمن این‌که یکی از مواردی که درباره‌ی کاریان قابل توجه می‌باشد، اشاره‌ی «بالاذری» در *فتوح البلدان* است که در آن و در قسمت فتح فارس توسط اعراب، ابتدا به صلح مردم دارابجرد با مسلمانان و سپس به تصرف کاریان اشاره می‌کند و این نکته را بیان می‌کند که: «ابن عامر کاریان و فشجان را (که همان فیشجان است در ناحیه دارابجرد) بگشود. این دو بلد در صلح هرگز داخل نبوده و نقص عهد نکرده بودند.» (بالاذری، ۱۹۸۷: ۵۴۷-۵۴۸).

براساس همین گزارش، می‌توان این‌گونه تصور نمود که صلح داراگرد با اعراب مربوط به کوره‌ی داراگرد و شامل اسامی توابع این کوره در اواخر ساسانی بوده و احتمالاً کاریان به‌دلیل جدا بودن از داراگرد در این صلح‌نامه ذکر نشده است؛ ضمن این‌که ابن‌خردادبه، جغرافی‌دان سده‌های نخستین اسلامی که نسبت به افرادی، مانند اصطخری و ابن حوقل متقدم بوده و در ذکر ناحیه پارس هیچ اشاره‌ای به کاریان نمی‌کند و این موضوع، می‌تواند به علت عدم اهمیت کاریان در دو قرن نخست هجری باشد.

شواهد باستان‌شناختی

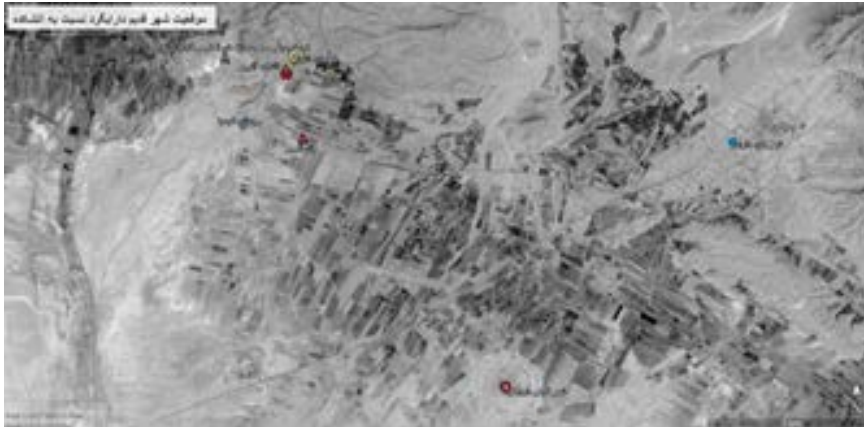
با بررسی متون گوناگون تاریخی، این نکته روشن می‌شود که کاریان در اواخر دوره‌ی ساسانی و سده‌های نخستین هجری، بخشی از کوره‌ی اردشیرخره بوده و این درحالی است که غالب متون اشاره کننده به وجود آتشکده‌ای مهم در کاریان، اشاره‌ای به پیشینه‌ی آتشکده کاریان و نیایشگاه آذرفرنبغ یا آذرخوره نداشته‌اند و از چهار متن عربی نیز که به آذرفرنبغ اشاره نموده‌اند، سه مورد، دارابگرد را به‌عنوان محل آذرفرنبغ پس از خوارزم ذکر کرده‌اند؛ اگر این احتمال که مکان نیایشگاه آذرفرنبغ در محدوده‌ی دارابگرد بوده را بپذیریم، آن‌گاه بر طبق شواهد باستان‌شناختی که تاکنون به‌دست آمده، می‌توان در محدوده‌ی کوره‌ی دارابگرد دوران ساسانی به پنج سازه‌ی مذهبی اشاره کرد.^۱ این مجموعه‌ها، شامل «تنگ چک‌چک» در رستاق (Vanden Berghe, 1959: 487)، «قطب‌آباد» در چهارم (Vanden Berghe, 1961: 193-194)، «میل نقاره‌خانه» در حاجی‌آباد (Azarnoush, 1989: 651-662)، «آذرجو» در داراب (De Miroschedji, 1980: 157-160) و «گنبد» در اصطهبان (Kliess, 1978: 232-234) می‌شود (شکل ۱).

۱) آتشکده‌ی آذرجو: آتشکده‌ی آذرجو که با شماره‌ی ۱۵۶۰۲ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده، در ۲ کیلومتری غرب شهر جدید داراب، ۱۰/۵ کیلومتری شمال غرب شهر کهن دارابگرد و در شمال روستای کرسیا (یا کرسیاه) قرار گرفته و در ارتفاع ۱۰۹۷ متری از سطح دریا می‌باشد (شکل ۲). مختصات جغرافیایی این بنا E: 40R247524; N: 3185590 بوده و از میان باستان‌شناسانی که تاکنون به این بنا پرداخته‌اند، می‌توان به «محمدتقی مصطفوی» (مصطفوی، ۱۳۴۲: ۳۹؛ ۱۳۸۲: ۹۲) و «دیتریش هوف» (هوف، ۱۳۷۴: ۴۱۶) اشاره نمود که به‌صورت مختصر به این بنا اشاره کرده‌اند؛ هم‌چنین «پیر دمیروشیجی»، این سازه را تحت‌عنوان «چهارطاقی افراسیاب» (De Miroschedji, 1980: 157-160) و بدون پرداختن به پیشینه‌ی تاریخی معرفی نموده و در نهایت «ساسان سیدین» نیز به‌صورت اجمالی به معرفی این بنا پرداخته و ارتباط این سازه با نیایشگاه آذرفرنبغ را مردود دانسته است (سیدین، ۱۳۸۹: ۲۷۲). در میان سیاحان عهد قاجار، «ویلیام اوزلی» و «فرصت‌شیرازی» از این بنا در دوران برپایی گنبد چهارطاقی بازدید نموده و طرح‌های از آن ارائه کرده‌اند. اوزلی، که در حدود سال ۱۸۱۹-۱۸۲۳ م. از ایران دیدن کرده، ضمن ارائه‌ی نگاره‌ای از آتشکده‌ی آذرجو به نقل از راهنمایان محلی، آن را به‌عنوان «گمیز گبران» معرفی می‌کند (Ouseley, 1821: 154)، فرصت‌شیرازی نیز که در حدود سال ۱۸۸۹ م. از این بنا بازدید نموده، علاوه‌بر ارائه‌ی نگاره و شرح کامل معماری بنا، نام اراضی اطراف آن را به‌نقل از بومیان «کرسیاه» ذکر می‌کند (فرصت‌شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۶۷)، (شکل ۳).

با توجه به بقایای باقی‌مانده، می‌توان این‌گونه بیان کرد که این سازه علاوه‌بر چهارطاقی، دارای الحاقاتی نیز بوده است. توده‌ای از خاک و آوار که به نظر می‌رسد بخش بزرگی از بقایای آتشکده را دربر گرفته باشد در حدود ۸۰×۱۴۰ متر طول و عرض و تقریباً ۳ متر ارتفاع دارد. بیشترین ارتفاعی که از بنا باقی‌مانده، در حال حاضر حدود ۶/۵ متر است، هر یک از اضلاع این بنا در حدود ۱۶/۸۰ متر از بیرون و ۶/۶۰ متر از داخل طول دارد. جرزهای چهارطاقی که شکل داخلی آن‌ها چندوجهی است، در ضلع‌های شرقی و غربی در حدود ۶/۹۵ متر و در اضلاع شمالی و جنوبی از بیرون ۶/۵۵ متر طول دارند؛ هم‌چنین هر یک از چهار جرز در داخل ۳/۱۰ متر طول دارند. طاق غربی بنا، به‌طور کامل فروریخته و طاق‌های دیگر نیز در وضعیت مناسبی قرار ندارند. طول طاق‌ها باتوجه به



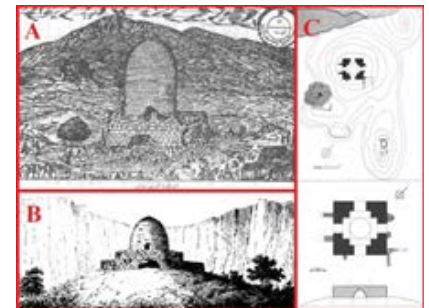
▲ شکل ۱. حدود ناحیه‌ی دارابگرد و پراکندگی سازه‌های مذهبی آن در کنار سایر سازه‌های مذهبی فارس در دوره‌ی ساسانی؛ SC04: آذرجو، SC07: تنگ‌چک‌چک، SC10: گنبد، SC14: قطب‌آباد، SC21: میل نقاره‌خانه (نگارندگان، ۱۳۹۵).



شکل ۲. موقعیت آتشکده‌ی آدرجو و شهر دارابگرد (Google Earth 2015).

این که بخشی از آن‌ها در زیر آوار مدفون است، در قسمت‌های فوقانی اضلاع شمالی و جنوبی ۳/۷۰ متر و در اضلاع شرقی و غربی ۲/۹۰ متر می‌باشد (شکل ۴). در حال حاضر، در سه ضلع بیرونی چهارطاقی آثاری از دیوارهای الحاقی مشاهده می‌شود و تنها قسمت شمالی فاقد الحاقات، به‌نظر می‌رسد که بر همین اساس، شاید بتوان مدخل ورودی آتشکده را در قسمت شمالی آن متصور شد، این الحاقات می‌تواند به‌وجود تالارهایی در سه سمت چهارطاقی دلالت کند (شکل ۵).

مصالحی که در این سازه به‌کار رفته، شامل: سنگ، آجر و گچ بوده و روش کار نیز به این گونه می‌باشد که لاشه‌سنگ‌های غوطه‌ور شده در گچ را از سمت هموار روبه بیرون گذاشته و میان آن‌ها را با سنگ‌های کوچکتر و گچ فراوان پر کرده‌اند؛ هم‌چنین در قسمت‌های پایینی بیرون از آوار که قابل مشاهده است از دو رج آجر استفاده شده که با توجه به‌ظاهر ابعاد حدودی ۱۰×۳۸×۳۸ سانتی‌متر را دارا هستند؛ ضمن این که به علت قرارگیری بیش از نیمی از بنا در توده‌ی آوار، تعیین چگونگی ساخت و ساز در قسمت‌های تحتانی سازه غیرممکن می‌باشد. استفاده از گچ در نمای بیرونی چهارطاقی به‌صورت بندکشی و براساس شواهد قابل‌رؤیت، در داخل به شکل اندود بوده که اندود داخلی به‌صورت پنج لایه می‌باشد و نشانگر ترمیم داخل بنا در ادوار مختلف است. وجود بلوک‌های سنگی تراشیده شده در اطراف بنا را می‌توان این‌گونه تحلیل نمود که در نمای بیرونی آتشکده که امروزه تنها بقایایی از اضلاع داخلی آن در مجاورت جرزها قابل مشاهده بوده، از سنگ‌های تراشیده استفاده شده است؛ هم‌چنین، براساس گزارش فرصت‌شیرازی و بقایای آجر و توده‌ی خاک در مرکز آوار که احتمالاً مربوط به سقف بوده، می‌توان به‌این نکته پی‌برد که گنبد چهارطاقی از آجر ساخته شده است (شکل ۶). از محوطه‌های هم‌دوره‌ای که در نزدیکی این سازه واقع شده نیز می‌توان به تل آدرجو اشاره کرد که در فاصله‌ی خط مستقیم ۱۷۰۰ متری با آتشکده قرار گرفته است (محمدی، ۱۳۸۴: ۲)؛ هم‌چنین، در ارتفاعات شمال غربی آتشکده و در فاصله‌ی حدوداً ۳۰۰ متری، قلعه‌ای به‌صورت چندطبقه‌ی ناهمسان که به «شاه‌نشین» معروف است، به‌چشم می‌خورد (هوف، ۱۳۷۴: ۴۱۶؛ De Miroshedji, 1980: 160). از عوارض طبیعی قابل‌ذکر در اطراف آتشکده، می‌توان به چشمه‌ای اشاره نمود که در سمت غربی سازه قرار داشته و امروزه به‌کلی خشک شده و براساس شواهد قابل‌رؤیت، احتمالاً این چشمه دوران جوشش ابعادی در حدود ۱۲۰×۱۲۰ متر داشته و در گذشته پیرامون آن، با استفاده از سنگ چین محدود شده بود. از دیگر عوارض طبیعی قابل‌ذکر، می‌توان به وجود تپه‌های



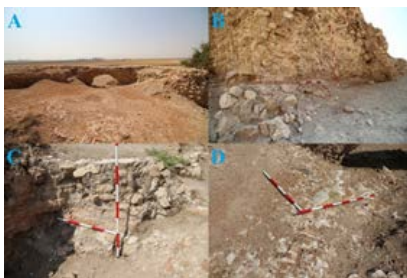
▲ شکل ۳. A) نگاره‌ی آتشکده‌ی آدرجو (شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۶)، B) نگاره‌ی گمبز گبران (آتشکده‌ی آدرجو) (Ouseley, 1821: PL XXXVI)، C) پلان، مقطع و توپوگرافی آتشکده‌ی آدرجو (De Miroshedji, 1980: 158-159).



▲ شکل ۴. نمای بیرونی چهارطاقی از زوایای: A) شمالی، B) جنوبی، C) شرقی و D) غربی (نگارندگان، ۱۳۹۵).



▲ شکل ۵. بقایای الحاقات (A, C, D) چهارطاقی، (B) بلوک‌های سنگی اطراف چهارطاقی (نگارندگان، ۱۳۹۵).



▲ شکل ۶. (A) توده‌ی آوار داخل چهارطاقی، (B, C, D) آجرهای به‌کاررفته در بیرون و داخل چهارطاقی (نگارندگان، ۱۳۹۵).



▲ شکل ۷. (A) تل آذرجو (آرشیو میراث فرهنگی)، (B) پلان قلعه شاه‌نشین (هوف ۱۳۷۴: ۴۳۰)، (C) کوه‌های آهکی و گنبد‌های نمکی کرسیا (نگارندگان، ۱۳۹۵).

آهکی و گنبد‌های نمکی در شمال غربی آتشکده اشاره نمود که به علت ساختار طبیعی، این عوارض به‌صورت درخشان و نورانی به‌چشم می‌خورد؛ این عوارض به‌صورت خط مستقیم در حدود ۱۰۰۰ متر با چهارطاقی آذرجو فاصله دارد (شکل ۷).

(۲) مجموعه‌ی تنگ چک‌چک: مجموعه‌ی تنگ چک‌چک با شماره‌ی ۱۶۱۲۲ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است. این مجموعه با مختصات جغرافیایی E:40R309640; N: 3141360 در ارتفاعات جنوبی دهستان رستاق با فاصله‌ی ۸۰ کیلومتری از شهرستان داراب استان فارس، به ارتفاع ۱۶۸ متری از سطح دریا و در مجاورت بستر یک رودخانه‌ی فصلی واقع شده است. نخستین بار، لویی واندربرگ این مجموعه را مورد شناسایی و بررسی قرارداد (Vanden Berghe, 1959: 487). امروزه این مجموعه، شامل یک چهارطاقی دالان‌دار و یک فضای گنبد دار می‌باشد. این دو سازه در حدود ۴۵ متر از یکدیگر فاصله داشته و به‌نظر می‌رسد که در گذشته یک مجموعه‌ی مذهبی را تشکیل می‌داده‌اند و در این مجموعه، علاوه‌بر این دو بنا، فضاهای معماری دیگری نیز وجود داشته است. ابعاد کلی محوطه‌ی تنگ چک‌چک در حدود ۴۰×۹۰ متر می‌باشد. چهارطاقی مجموعه، دارای اضلاع بیرونی به طول ۱۲/۶ متر و اضلاع درونی ۸ متر است، هم‌چنین هر یک از جزوهای آن از بیرون ۳/۳ متر و از درون ۲/۳ متر ضخامت و ۵ متر ارتفاع دارند، پهنای طاق‌های این بنا حدود ۶ متر و ارتفاع آن‌ها نیز ۴/۵ متر می‌باشد. بقایای دالانی در پیرامون این سازه قابل‌رویت است که در حدود ۱/۷ متر عرض داشته است. فضای معماری گنبددار تنگ چک‌چک نیز دارای ابعادی در حدود ۱۰/۴×۱۰/۴ متر بوده و ورودی آن به‌سمت جنوب و روبه‌روی چهارطاقی می‌باشد؛ هم‌چنین ارتفاع این بنا نیز در حدود ۵ متر بوده، امروزه بخشی از بنا فروریخته و ورودی آن نیز تا حدودی آسیب دیده است. مصالحی که در ساخت چهارطاقی به‌کار رفته، شامل: قلوه‌سنگ، لاشه‌سنگ، سنگ‌های کوچک و گچ نیم‌کوب است. روش کار در ساخت این بنا، به این‌گونه بوده که ابتدا سنگ‌های یک‌دست و تقریباً هم‌اندازه را از سمت هموار آن‌ها روبه بیرون قرار داده و بین آن‌ها را با سنگ‌های کوچکتر و ملاط گچ پُر کرده‌اند. برای ساخت گنبد، ابتدا یک مربع کوچکتر بر روی بنای اصلی ایجاد کرده و سپس با گچ و سنگ‌های کوچک اقدام به فیلگوش‌سازی نموده‌اند که این کار به سبک شدن گنبد کمک کرده است. برای ساخت گنبد نیز از روش ساخت طاق استفاده شده و سنگ‌های یک‌دست و یک اندازه را از سمت هموار روبه بیرون و بین آن‌ها را با سنگ‌های کوچک و گچ پُر کرده‌اند؛ هم‌چنین برای تأمین نور داخل بنا، در چهار طرف گنبد روزنه‌هایی ایجاد کرده‌اند. در این سازه از گچ به‌صورت بندکشی در بیرون و اندود در داخل استفاده شده است. در فضای گنبددار نیز به‌مانند چهارطاقی، با استفاده سنگ و گچ و به همان روش چهارطاقی کار شده است؛ هم‌چنین در قسمت فوقانی دیوارهای این بنا، روزنه‌هایی جهت تأمین نور محوطه‌ی داخلی ایجاد گشته است. در داخل بنا و در سه طرف، طاقچه‌هایی سنگی ایجاد شده که در حدود ۱/۵ متر ارتفاع و ۱ متر عرض دارند. در ارتفاعات جنوب‌شرقی محوطه‌ی تنگ چک‌چک، سازه‌ای میل‌گونه که احتمالاً با مجموعه‌ی مذهبی در ارتباط بوده، به‌چشم می‌خورد؛ هم‌چنین در فاصله‌ی ۱۰ متری از رودخانه و بر صخره‌های مجاور، قسمتی مسطح شده از صخره به‌چشم می‌خورد که احتمالاً هم‌زمان با مجموعه‌ی ساسانی می‌باشد (حسنی، ۱۳۹۳: ۱۸۲).

(۳) آتشکده‌ی قطب‌آباد: آتشکده‌ی قطب‌آباد که گاهی با نام‌های «ظهرشیر»

و «علویه» نیز شناخته می‌شود، با شماره‌ی ۹۸۸ در فهرست آثار ملی ثبت و به مختصات جغرافیایی E: 40R775088; N: 3163980 و ارتفاع ۱۱۳۵ متر از سطح آب‌های آزاد، در نزدیکی روستای باباعرب و در فاصله‌ی ۴۲ کیلومتری شمال جهرم در مجاورت مسیر جهرم به فسا قرار گرفته است. چهارطاقی که بر روی یک تپه واقع شده، نسبت به زمین‌های اطراف در حدود ۲۶ متر ارتفاع دارد. سازه، دارای جرزهای مرمت شده بوده و قسمت فوقانی گنبد و دالان مجاور آن تخریب گشته است. تا به امروز افرادی مانند: واندنبرگ (Vanden Berghe, 1961: 193-194)، شپیمن (Schippmann, 1971: 85-86) و هوف (Huff, 1975: 243) این بنا را مورد بررسی قرار داده‌اند. پلان آتشکده از نوع چهارطاقی‌های دارای راهروی پیرامونی بوده و هر یک از اضلاع آن در حدود ۸/۴۰ متر از بیرون و ۵/۲۰ متر از داخل طول دارند. هر یک از جرزها نیز دارای ۲/۲۰ متر طول بیرونی، ۱/۶۰ متر ضخامت درونی و ۴/۲۰ متر ارتفاع هستند. طول دهانه‌ی هر یک از طاق‌ها ۴ متر و ارتفاع آن‌ها ۳/۴۰ متر است؛ همچنین در حال حاضر، گنبد این بنا که نیمه‌سالم بوده نیز در حدود ۳/۵ متر ارتفاع دارد. راهرویی که به دور چهارطاقی بوده و امروز بقایای آن قابل رؤیت می‌باشد، در حدود ۱/۵۵ متر عرض داشته و ضخامت دیوارهای آن نیز در حدود ۱/۱۰ متر است. مصالحی که در این مجموعه به کار رفته، شامل سنگ و گچ بوده و روش کار نیز به این گونه می‌باشد که لاشه‌سنگ‌های غوطه‌ور شده در گچ را از سمت هموار روبه بیرون گذاشته و میان آن‌ها را با سنگ‌های کوچکتر و گچ پُر کرده‌اند؛ همچنین، برای ساخت گنبد از فیلگوش‌هایی که شامل سنگ و گچ می‌شوند استفاده شده و در نهایت گنبد را نیز با استفاده از سنگ‌های کوچک و گچ ساخته‌اند.

۴) چهارطاقی گنبد: چهارطاقی گنبد که با شماره‌ی ۲۳۴۱۶ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده، گاهی با نام «چهارطاقی سهل‌آباد» نیز شناخته می‌شود. این بنا، نخستین بار توسط «ولفرام کلایس» (Kliess, 1977: 232-234) مورد شناسایی و معرفی قرار گرفت. امروزه، تنها بخش‌هایی از جرزها قابل مشاهده بوده و طاق‌ها و گنبد سازه فروریخته است. چهارطاقی، دارای مختصات جغرافیایی 39R, E: 756993; N: 3257480 بوده و با ارتفاع ۱۵۳۷ متری از سطح دریا در میان زمین‌های زراعی به فاصله‌ی ۱۰ کیلومتری روستای خانه‌کت از توابع شهرستان استهبان استان فارس می‌باشد. چهارطاقی گنبد، از نوع چهارطاقی‌های دالان‌دار بوده و هر یک از اضلاع آن از بیرون ۱۳ متر و از داخل ۵/۲ متر طول دارند. جرزهای این چهارطاقی نیز دارای ضخامت بیرونی ۴/۵ متر و ضخامت داخلی ۳/۹ متر هستند؛ همچنین، پهنای طاق‌های این سازه در حدود ۴ متر می‌باشد. راهروی پیرامونی چهارطاقی نیز در حدود ۳ متر عرض داشته است. با توجه به بقایای قابل مشاهده از این سازه، مصالحی که در این مجموعه به کار رفته، شامل سنگ و گچ بوده و روش کار نیز به این گونه‌ای بوده که لاشه‌سنگ‌های غوطه‌ور شده در گچ را از سمت هموار روبه بیرون گذاشته و میان آن‌ها را با سنگ‌های کوچکتر و گچ پُر کرده‌اند.

۵) مجموعه‌ی میل نقاره‌خانه: مجموعه‌ی میل نقاره‌خانه، در شمال روستای حاجی‌آباد از توابع شهرستان داراب واقع شده است. این مجموعه با مختصات جغرافیایی 40R, E: 3144529; N: 284478 و ارتفاع ۱۰۱۲ متری از سطح دریا در کاوش‌ها و بررسی‌های «مسعود آذرنوش» در این منطقه مورد شناسایی قرار گرفت (Azarnoush, 1989: 651-652). این مجموعه، شامل دو چهارطاقی ساده و دالان‌دار بوده است.



▲ شکل ۸. A) نمای عمومی مجموعه‌ی تنگ‌چک‌چک (نگارندگان، ۱۳۹۵)، B) چهارطاقی قطب‌آباد (آرشیو میراث فرهنگی).

چهارطاقی ساده که تنها یک پایه‌ی آن تا ارتفاع حدود ۶/۷ متری باقی مانده، دارای ابعاد داخلی تقریبی ۴/۶×۴/۶ متر بوده است. هر یک از جرزهای آن نیز در حدود ۱/۸۵ متر ضخامت داشته‌اند. چهارطاقی دوم نیز که به صورت دالان دار می‌باشد، در حدود ۳/۸ متر از چهارطاقی نخست، فاصله دارد و دارای ابعاد داخلی ۵/۵×۶ متر و جرزهایی به ضخامت بیرونی ۲/۴ و داخلی ۱/۴ متر بوده؛ هم‌چنین درگاه‌های این چهارطاقی نیز پهنایی در حدود ۳/۷ و ۴/۵ متر داشته است. در بین جرزهای غربی این چهارطاقی، آثاری از سکویی سنگی - گچی به چشم می‌خورد که احتمالاً در حدود ۲ متر طول داشته و تا میانه‌های چهارطاقی امتداد می‌یافته، در شمال این چهارطاقی تالاری وجود داشته که ابعاد آن ۳/۹×۱۲ متر می‌باشد؛ هم‌چنین در قسمت شرقی مجموعه نیز تالارهایی احتمالاً وجود داشته است. مصالح مورد استفاده در این مجموعه، شامل لاشه‌سنگ، ملاط گچ و بلوک‌های سنگی تراش‌خورده بوده که در نمای بیرونی چهارطاقی از بلوک‌های سنگی استفاده شده و داخل آن را با سنگ و گچ پر کرده‌اند (Ibid).

تطبیق داده‌های مکتوب و شواهد باستان‌شناختی

(۱) اشارات در منابع مکتوب: در میان پنج سازه‌ی مورد مطالعه، تنها در مورد آتشکده‌ی آذر جو می‌توان در متون اسلامی مطالب مرتبط یافت. مسعودی در گزارش خود به صراحت از یکسان بودن آذر جو با آتش مقدسی که به دارابگرد منتقل شده یاد کرده و شهرستانی نیز همان آتش را «آذر خوره» نامیده است. موضوع مهم درباره‌ی اشارات مسعودی، این مورد می‌باشد که مسعودی، علاوه بر ذکر پیشینه‌ی این آتشکده، از کیفیت و اعتبار آن در عهد معاصر خود می‌گوید و صراحتاً آن را مهم‌ترین آتشکده‌ی در اوایل سده‌ی چهارم ه.ق. معرفی می‌کند.

(۲) تطبیق موقعیت جغرافیایی سازه‌ها با متون تاریخی: آتشکده‌ی آذر جو، با فاصله‌ی خط مستقیم حدود ده و نیم کیلومتر، نزدیک‌ترین سازه به شهر کهن دارابگرد بوده و در شمال غربی این شهر واقع شده است. چنانچه اشارات بندهشن بزرگ به «کوه درخشان کواروند» را ذکر خصوصیات ظاهری یک کوه قلمداد نماییم، آن‌گاه گنبد‌های نمکی نزدیک چهارطاقی آذر جو می‌تواند با این خصوصیات مطابقت یابد؛ هم‌چنین نام روستای مجاور آتشکده‌ی آذر جو که «کرسپاه» نام گرفته و براساس روایت فرصت شیرازی، قدمت و اصالت این نام قابل اثبات بوده را می‌توان با عبارت مبهم «کار» در بندهشن بزرگ که تاکنون کاربان تصور می‌شده، تطبیق داد. در چهار سازه‌ی دیگر، چنین مشخصاتی قابل رؤیت نمی‌باشد.

(۳) ابعاد سازه و گستردگی محوطه: در بین سازه‌های مورد مطالعه، ابعاد بیرونی چهارطاقی آذر جو با اضلاعی به طول ۱۶/۸ متر، نه تنها از چهار سازه‌ی دیگر، بلکه از تمام چهارطاقی‌های محدوده‌ی فارس (با در نظر گرفتن اضلاع بیرونی چهارطاقی‌ها و بدون احتساب راهروی پیرامونی)، دارای ابعاد بزرگتری بوده و حتی تا حدود زیادی هم‌اندازه با اضلاع بیرونی چهارطاقی اصلی محوطه‌ی تخت سلیمان می‌باشد؛ ضمن این که، چنان چه با توجه به بقایای معماری موجود بر روی تپه، ابعاد محوطه را گستردگی ساخت‌وسازها در مجموعه‌ی آذر جو تصور نماییم، در این صورت محوطه‌ی چهارطاقی آذر جو با ابعاد ۱۴۰×۸۰ متر به طرز معناداری گسترده‌تر از چهار سازه‌ی دیگر بوده و این نکته هنگامی بیش از پیش می‌تواند جلب توجه نماید که تاکنون و در بین

سازه‌های مذهبی ساسانی شناخته شده در فارس، این ابعاد بیشترین وسعت را دارد (جدول ۱)؛ اگرچه گستردگی این محوطه، به مراتب کمتر از محوطه‌ی آذرگشنسپ می‌باشد، اما براساس کاوش‌های تخت‌سلیمان، عملاً بخش عمده‌ای از این مجموعه به نیایشگاه‌های آب که با الهه‌ی آن‌ها در ارتباط بوده تعلق داشته (Azarnoush, 1987: 397-401) و با در نظر گرفتن این نکته که احتمالاً به علت تفاوت‌های آیینی و اهمیت آن‌ها در بین شاهنشاهان ساسانی و همچنین تصور نمودن آذرگشنسپ به عنوان یک دستکرت شاهی، می‌توان این گونه احتمال داد که نیایشگاه آذرگشنسپ، متمایز از دو آتشکده‌ی بزرگ دیگر و دارای وسعت بیشتری بوده است؛ از همین رو، می‌توان محوطه‌هایی به مراتب کوچکتر را به عنوان مکان احتمالی نیایشگاه‌های آذرفرنبغ و آذربرزین مهر در نظر گرفت که فاقد نیایشگاه‌های مرتبط با آن‌هاست.

۴) محوطه‌های تدافعی پیرامونی: چنانچه میل موجود در محوطه‌ی تنگ چک‌چک را یک سازه‌ی تدافعی تصور نماییم، آن‌گاه در میان شش آتشکده‌ی مورد شناسایی در محدوده‌ی دارابگرد، تنها در پیرامون مجموعه‌های تنگ چک‌چک و آذرچو، سازه‌هایی دفاعی به چشم می‌خورد. قلعه‌ی شاه‌نشین که هوف به سبب ویژگی‌های معماری، آن‌را از مهم‌ترین محل‌های دشت داراب و اقامتگاه حکمران داراب دانسته (هوف، ۱۳۷۴: ۴۱۶)، به طور کامل به محوطه‌ی چهارطاقی آذرچو مشرف می‌باشد و می‌توان این احتمال را مطرح نمود که مهم‌ترین کاربری این سازه، نظارت و حفاظت از این محوطه بوده است. وجود قلعه‌ی شاه‌نشین در مجاورت چهارطاقی آذرچو، می‌تواند این ذهنیت را تقویت نماید که مجموعه‌ی آذرچو به قدری از اهمیت برخوردار بوده که قلعه‌ای مهم در مجاورت آن احداث شده است.

چنانچه چهار فاکتوری که مورد بررسی قرار گرفت را در کنار هم قرار دهیم، آن‌گاه می‌توان این گونه بیان نمود که براساس تطبیق منابع نوشتاری و شواهد باستان‌شناختی، آتشکده‌ی آذرچو، احتمالاً بزرگترین و مهم‌ترین سازه‌ی مذهبی در ناحیه‌ی داراب و به عبارت دیگر ناحیه‌ی پارس بوده است؛ بنابراین، شاید بتوان آن را با نیایشگاه آذرفرنبغ دوره‌ی ساسانی منطبق نمود.

در مورد تاریخ‌گذاری پیدایش یا انتقال آتشکده آذرفرنبغ به فارس، باید این نکته را در نظر داشت که منابع موثق مرتبط با آذرفرنبغ متعلق به اواسط و اواخر دوره‌ی ساسانی مربوط هستند (Boyce, 1979: 123)؛ نیولی، معتقد است که این آتش تا حدود سال ۶۰۰ ق.م. در خوارزم بوده، سپس به کابل و در دوره‌ی ساسانی به فارس منتقل شده (Gno- li, 1965: 301) و بویس، اعتقاد دارد سه آتش مقدس بسیار بزرگ کیش زرتشتی، اگر نه پیش‌تر و در دوره‌ی هخامنشی، دست کم بایستی در اوایل دوره‌ی پارتی نشانده شده باشند (Boyce, 1979: 87) و این در حالی است که تحقیقات نوین «متیو کانپا» براساس تطبیق

جدول ۱. ابعاد چهارطاقی و گستردگی محوطه‌ی برخی از بزرگترین آتشکده‌های ساسانی (نگارندگان، ۱۳۹۵).

| ردیف | نام مجموعه | موقعیت مکانی | ضلع بیرونی سازه (متر) | ابعاد بیرونی جزرها (متر) | ابعاد حدودی محوطه (متر) | منبع |
|------|------------|----------------|-----------------------|--------------------------|-------------------------|----------------------|
| ۱ | آذرچو | فارس | ۱۶/۸ | ۶/۵۵ - ۶/۹۵ | ۱۴۰×۸۰ | — |
| ۲ | آتشکوه | مرکزی | ۱۲/۵ | ۳ | ۷۰×۶۵ | Schippmann, 1971 |
| ۳ | تخت سلیمان | آذربایجان غربی | ۱۶/۷ | ۶ | ۴۰۰×۳۲۰ | Naumann et al., 1975 |
| ۴ | جره | فارس | ۱۴/۳ | ۳/۸ | — | Schippmann, 1971 |
| ۵ | قنات باغ | فارس | ۱۳ | ۴ | — | VandenBerghe, 1984 |
| ۶ | کنارسیاه | فارس | ۸/۶ | ۲ | ۷۰×۴۵ | VandenBerghe, 1961 |
| ۷ | نقاره‌خانه | فارس | ۱۰/۹ - ۸/۴ | ۴/۵ - ۲ | ۱۱۵×۷۸ | VandenBerghe, 1961 |

متون تاریخی و شواهد باستان‌شناختی ثابت می‌کند وجود این آتشکده‌های مقدس در بازه‌ی زمانی پیش از دوره‌ی ساسانی، ضعیف و نامحتمل است (Canepa, 2013: 85-86)؛ بنابراین، می‌توان این‌گونه بیان کرد که نام‌بردن از خوارزم به‌عنوان نخستین محل آذر فرنیغ، جنبه‌ی اساطیری داشته و احتمالاً نباید با واقعیت‌های تاریخی تطابق داشته باشد؛ ضمن این‌که ذکر نام «پیروز» در آثار الباقیه و نام بردن منابع مکتوب دیگر از انوشیروان به‌عنوان انتقال‌دهنده‌ی آذر فرنیغ به کاریان، می‌تواند اثبات‌کننده‌ی این مطلب باشد که احتمالاً مکان آذر فرنیغ تا عهد خسرو یکم در دارابگرد بوده و در دوران وی یا زمانی پس از آن به کاریان منتقل شده است (جدول ۲).

مقایسه‌ی نتایج کاوش‌های تخت‌سلیمان که در آن شکوفایی و ساخت‌وسازهای بزرگ مجموعه را در اواخر سده‌ی پنجم تا اواسط سده‌ی ششم م. و هم‌زمان با قباد و خسرو یکم بیان شده (Naumann et al., 1975: 165-66; Huff, 2002) و تاریخ احتمالی انتقال نیایشگاه آذر فرنیغ، می‌تواند به‌گونه‌ای بازتابنده‌ی تغییرات فرهنگی، سیاسی و مذهبی این دوره باشد و دلیل این انتقال و آغاز ساخت‌وسازهای تخت‌سلیمان را در مواردی، همچون مقابله با طبقه‌ی روحانیت و ایجاد طبقه‌بندی نوینی در جامعه که حاصل تغییرات پس از مزدکیت بوده و بر طبق آن طبقه‌ی اجتماعی دهقان در پی اصلاحات اراضی انوشیروان پدید آمد (Tafazzoli, 2000: 41)، جستجو نمود؛ هم‌چنین با توجه به توصیفات برخی سیاحان سده‌های نخستین اسلامی از دارابگرد و اشارات آن‌ها به خشک‌سالی و متروک بودن شهر مدور دارابگرد و رونق داشتن شهرهای دیگر، مانند فسا (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۲۹-۱۳۰؛ اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۰۹، ۱۱۳؛ ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۲۳۸)، می‌توان به این نکته پی‌برد که احتمالاً از اواخر دوره‌ی ساسانی (شاید از عهد پیروز یکم) و به سبب تغییرات اقلیمی، ناحیه‌ی دارابگرد روبه خشک‌سالی رفته و در نتیجه عوامل تأثیرگذار بر کشاورزی، مانند وسعت کلی منابع آبی و زمین‌های حاصلخیز کوچکتر شده‌اند. با توجه به این نکته که اقتصاد دوره‌ی ساسانی براساس کشاورزی بوده و در مقیاس کوچکتر مهم‌ترین منابع کسب درآمد نیایشگاه‌های ساسانی نیز بر مبنای موقوفات زراعی آن‌ها بوده؛ بنابراین چنانچه مهم‌ترین دلیل انتقال آذر فرنیغ از دارابگرد به کاریان را براساس تغییرات اجتماعی عهد خسرو یکم بدانیم، به‌عنوان علت ثانویه، می‌توان این‌گونه تصور نمود که عوامل تأثیرگذار بر اقتصاد ناحیه‌ی دارابگرد، بستر لازم را برای انتقال مهم‌ترین نیایشگاه جنوب ایران به نواحی مجاور با اقتصادی قوی‌تر را فراهم ساخته است. براساس اشاراتی که در *رداویراف‌نامه* (آموزگار، ۱۳۹۰: ۴۴)، *کارنامه اردشیر پاپکان* (فرهوشی، ۱۳۸۶: ۹۴) و *شاهنامه فردوسی* (خالقی مطلق و امیدسالار، ۱۳۸۶: ۱۶۰) به آذر فرنیغ شده، از آن باعنوان «پیروزگر» نام‌برده‌اند که از این موارد دو مورد به عهد اردشیر پاپکان اشاره دارند. با توجه به‌عنوان پیروزگر که در دوران ساسانی به آتشکده‌های بزرگ و محل آتش بهرام یا ورثرغنه مربوط بوده (Boyce, 1979: 64-65)، و با استناد به گزارش ابوریحان، از حضور پیروز ساسانی در آذر خوره به‌منظور نیایش و هم‌چنین تاریخ‌گذاری ساخت‌وسازهای تخت‌سلیمان، با احتیاط این احتمال را می‌توان در نظر گرفت که در عهد اردشیر یکم، تنها نیایشگاه بزرگ کشور آذر فرنیغ بوده و شاید مبدأ نخستین نیایشگاه آذر فرنیغ و آتشکده‌ی جنگجویان و شاهان یا به‌عبارتی بهتر آذر گشنسپ (پورداد، ۱۳۴۲: ۲۱)، تا اواسط دوران ساسانی و پیش از دوران قباد یکسان بوده است.

جدول ۲. تحلیل اشارات منابع مکتوب به مکان آذرفرنبغ (نگارندگان، ۱۳۹۵).

| ردیف | منابع مکتوب | سده‌ی هجری | زبان کتاب | اشاره به آذرفرنبغ / آذرفرنبغ | مکان اشاره شده | | | اشاره به افراد مستقر کننده آذرفرنبغ | | | بازه‌ی زمانی احتمالی مورد اشاره در متون | | | |
|------|--------------------------------------|------------|-----------|------------------------------|----------------|----------|---------|-------------------------------------|-----------|-----------|---|---------------------|--------------|----------------|
| | | | | | خوارزم | دارابگرد | کاریان | گنساب | انوشیروان | کیخسرو | دوران ساسانی | دوران پیش از ساسانی | دوران ساسانی | پس از خسرو یکم |
| ۱ | بندهشن (فرنبغ دادعی) | سوم | پهلوی | دارد | خوارزم | — | نامفهوم | جمشید | — | گنساب | — | — | ✓ | — |
| ۲ | گزیده‌های زاسیرم (زاسیرم) | سوم | پهلوی | دارد | — | — | خوارزم | — | — | — | — | — | — | ✓ |
| ۳ | البدان (این فقه همانی) | چهارم | عربی | دارد | خوارزم | — | کاریان | جمشید | — | انوشیروان | — | — | — | ✓ |
| ۴ | اشکال العالم (جهانی) | چهارم | عربی | ندارد | — | — | کاریان | — | — | — | — | — | — | ✓ |
| ۵ | مروج الذهب (مسعودی) | چهارم | عربی | دارد | خوارزم | دارابگرد | کاریان | جمشید | گنساب | انوشیروان | کیخسرو | — | ✓ | ✓ |
| ۶ | مسالك و الممالک (السنفیری) | چهارم | عربی | ندارد | — | — | کاریان | — | — | — | — | — | — | ✓ |
| ۷ | صورة الارض (ابن حوقل) | چهارم | عربی | ندارد | — | — | کاریان | — | — | — | — | — | — | ✓ |
| ۸ | احسن التقاسیم (مقدسی) | چهارم | عربی | ندارد | — | — | کاریان | — | — | — | — | — | — | ✓ |
| ۹ | اتر البلقه (ابوریحان بیرونی) | چهارم | عربی | دارد | دارابگرد | — | — | — | — | — | پیروز | — | — | ✓ |
| ۱۰ | حدود العالم من المشرق الی المغرب | چهارم | فارسی | ندارد | — | — | کاریان | — | — | — | — | — | — | ✓ |
| ۱۱ | طل و النحل (شهرستانی) | ششم | عربی | دارد | خوارزم | دارابگرد | کاریان | جمشید | گنساب | انوشیروان | کیخسرو | — | ✓ | ✓ |
| ۱۲ | اتر البلاد و الاخبار العباد (قزوینی) | هفتم | عربی | ندارد | — | — | کاریان | — | — | — | — | — | — | ✓ |
| ۱۳ | معجم البلدان (یاقوت حموی) | هفتم | عربی | ندارد | — | — | کاریان | — | — | — | — | — | — | ✓ |

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از این پژوهش، این احتمال را تقویت می‌نماید که مکان آذرفرنبغ از ابتدای دوره‌ی ساسانی در کاریان فارس نبوده و براساس شواهد تاریخی و باستان‌شناختی، احتمالاً در نزدیکی دارابگرد قرار داشته است. وسعت قابل قبول محوطه‌ی آتشکده‌ی آذرجو و محوطه‌های پیرامونی و مرتبط با آن که احتمالاً کاربردی تدافعی جهت حفاظت از حریم آتشکده را داشته‌اند، نزدیک بودن این سازه به شهر ساسانی دارابگرد، تشابه نام «کرسپاه» با «کار» و مشابهت گندهای نمکی اطراف آتشکده با «کوه درخشان کواروند» که در بندهشن بزرگ به آن‌ها اشاره شده، می‌تواند این احتمال را تقویت کند که آتشکده‌ی آذرجو، احتمالاً بزرگترین و مهم‌ترین سازه‌ی مذهبی در ناحیه‌ی پارس و به‌عبارت دیگر، جنوب ایران بوده است. پیشنهاد آتشکده‌ی آذرجو به‌عنوان مکان احتمالی آذرفرنبغ در بازه‌ی زمانی قابل توجهی از دوره‌ی ساسانی، می‌تواند نزدیک‌ترین سازه‌ی مذهبی به آذرخوره یا آذرفرنبغی باشد که متون سده‌های سوم تا هفتم هـ.ق. درباره‌ی آن اطلاعاتی را ارائه نموده‌اند؛ همچنین با بررسی هم‌پوشانی متون تاریخی، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که عبارت مبهم موجود در بندهشن، احتمالاً به خصوصیات ظاهری منطقه‌ای در نزدیکی دارابگرد اشاره داشته و تاریخ‌گذاری این بخش از بندهش را شاید بتوان به عهد خسرو یکم و یا زمانی پیش از آن مرتبط دانست.

پی‌نوشت

۱- درباره‌ی متن بندهشن/ ایرانی بیان این نکته ضروری است که در مورد بخشی از عبارت این متن هم‌چنان ابهام وجود داشته و تفاسیر گوناگونی بیان شده است؛ به‌طور مثال، «بهار» این عبارت را «روشن کوه، به سرزمین کاریان» (بهار، ۱۳۸۵: ۹۱) و «چکسن» آن را «کوه درخشان کواروند (مه‌آلود) در ده کار» (Jackson, 1921: 88) معنی نموده‌اند. در بندهشن هندی نیز که دارای تفاوت‌هایی با بندهشن/ ایرانی می‌باشد، این عبارت به‌صورت «کوه روشن به کابلستان کابل» (بهبادی، ۱۳۸۸: ۹۸) آمده، هم‌چنین در بیشتر بندهشن‌های انتشار یافته که براساس بندهشن هندی (نسخه‌ی K2O) اصلاح شده‌اند (بهار، ۱۳۸۵: ۸۰) نیز به «کوه روشن به کابلستان» اشاره شده است (Anklesaria, 1908: 125; West, 1880: 63; Anklesaria, 1908: 41; Just, 1868: 99). (1956: 99).

۲- در کتاب تاریخ قم نیز که نسبت به *البلدان* تأخر زمانی اندکی دارد، به نقل از کتاب «ابن فقیه» در مورد آتشکده‌های بزرگ ساسانی، متن فوق تکرار شده است (قمی، ۱۳۸۵: ۲۵۰) که اصالت این قسمت از کتاب *البلدان* را اثبات می‌نماید.

۳- در مورد گزارش «اصطخری»، این نکته قابل توجه است که بخش مرتبط با آتشکده‌های پارس آن دارای اشکالاتی

بوده که سبب می‌شود استناد به آن با اشکال همراه شود. با وجود یکسان بودن آتشکده‌ی کاریان و بارنوا در گزارش اصطخری، «مسعودی» بارنوا را آتشکده‌ی معرفی می‌کند که توسط اردشیر ساخته شده است (مسعودی، ۲۰۰۵: ۱۹۸)؛ همچنین در ترجمه‌ی فارسی نوشتار اصطخری، به دو آتشکده‌ی خره و جره اشاره شده (اصطخری، ۱۳۳۳: ۱۰۵) که در متن عربی آن، این‌گونه به چشم نمی‌خورد (Al Istakhrī, 1927: 118) و براساس مقایسه‌ی گزارش «ابن حوقل» (ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۳۴۲) و مسعودی (مسعودی، ۲۰۰۵: ۱۹۷) درباره‌ی آتشکده‌ی جره، به نظر می‌رسد که ترجمه‌ی فارسی *مسالك و الممالک* تا حدودی در مورد آتشکده‌ها غیر قابل استناد باشد.

۴- در *زین‌الاکبیر* نیز «گردیزی»، سخنان «بوریحان» را نقل قول می‌نماید (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۲۶-۵۲۷) که بر همین اساس اصالت متن منتسب به ابوریحان اثبات می‌گردد.

۵- نکته‌ی قابل توجه در مورد متن «شهرستانی»، ابهام در واژه‌ی «کارمان» است. با وجود این‌که در غالب تصحیح‌های موجود از این کتاب به «کارمان» اشاره شده، در تصحیح «ابوالقاسمی»، این واژه، «کاریان» آمده (شهرستانی ۱۳۸۶: ۵۶، ۱۵۸) ضمن این‌که «هوفمان» (Hoffmann, 1880: 285)، و «جکسن» (Jackson, 1921: 95-96) نیز واژه‌ی کارمان را اشتباه نوشتاری ذکر کرده و آن را کاریان دانسته‌اند.

۶- تعداد سازه‌های منتسب شده به دوره‌ی ساسانی در محدوده‌ی دارابگرد بیش از پنج عدد می‌باشد، اما نگارندگان براساس مطالعه و بررسی‌های باستان‌شناختی که در محدوده‌ی موردنظر به انجام رساندند، تنها از ساسانی بودن پنج سازه با کاربرد مذهبی اطمینان کسب نمودند.

کتابنامه

- ابن بلخی، ۱۳۸۵، *فارسانامه*، تصحیح و تحشیه: گای لیسترنج و رینولد الن نیکلسون، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- ابن حوقل، محمد، ۱۹۹۲، *صوره الارض، الطبعه الاولى*، بیروت: دارالمکتبه الحیاه.
- اصطخری، ابواسحاق، ۱۳۳۳، *مسالك و ممالک*، ترجمه: محمدبن اسعدبن عبدالله تستری، به کوشش: ایرج افشار، چاپ اول، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- البلاذری، ابی العباس الحمد، ۱۹۸۷، *فتوح البلدان، الطبعه الاولى*، بیروت: موسسه المعاف.
- الهیاری، فریدون، ۱۳۸۰، «تاریخ ساسانی در شاخص‌های تاریخ‌نویسی اسلامی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، شماره ۲۶ و ۲۷، صص: ۱۰۹-۱۳۰.
- آموزگار، ژاله، ۱۳۹۰، *ارداویراف‌نامه*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات معین.
- بهار، مهرداد، ۱۳۸۵، *بندهشن*، چاپ سوم، تهران: انتشارات توس.
- بهار، مهرداد، ۱۳۸۶، *پژوهشی در اساطیر ایران*، دو جلدی، چاپ ششم، تهران: انتشارات آگاه.
- بهزادی، رقیه، ۱۳۸۸، *بندهشن هندی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی.
- بیرونی، ابوریحان، ۱۳۸۹، *آثارالباقیه*، ترجمه: اکبر داناسرشت، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- پورداود، ابراهیم، ۱۳۴۲، «آذرگشسب»، *نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان*، شماره ۲، صص: ۲۰-۲۸.
- تفضلی، احمد، ۱۳۸۶، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش: ژاله آموزگار، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سخن.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، ۱۳۶۸، *اشکال العالم*، ترجمه: علی بن عبدالاسلام کاتب، چاپ اول، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- *حدود العالم*، (بی‌نا)، ۱۳۴۳، به کوشش: منوچهر ستوده، چاپ اول، تهران: انتشارات طهوری.
- *حدود العالم*، (بی‌نا)، ۱۳۸۳، به تصحیح و حواشی: مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، چاپ دوم، تهران: دانشگاه الزهرا.
- حسنی، میرزا محمد، ۱۳۹۳، *نقش برجسته‌های نویافته ساسانی*، چاپ اول، تهران: ققنوس.
- خالقی‌مطلق، جلال و محمود امیدسالار، ۱۳۸۶، *شاهنامه فردوسی*، جلد ششم، چاپ اول، تهران: دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

- دوشن گیمین، ژاک، ۱۳۸۵، *دین ایران باستان*، ترجمه: رویا منجم، چاپ دوم، تهران: انتشارات علم.
- راشد محصل، محمدتقی، ۱۳۶۶، *وزیدگی‌های زاد/اسپریم*، چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی.
- زبان آور، علیرضا، ۱۳۹۳، «بررسی باستان‌شناختی و تحلیل سازه‌های مذهبی در دوره‌ی ساسانی»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی‌ارشد، دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر، به‌راهنمایی: نگین میری، (منتشر نشده).
- سیدین، ساسان، ۱۳۸۹، «گزارشی کوتاه از آتشکده آذرجو دارابگرد، استان فارس»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس*، سال دوم، شماره ۳، صص: ۲۷۰-۲۷۳.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۳۸۶، *دین‌ها و کیش‌های ایرانی در دوران باستان*، ترجمه: محسن ابوالقاسمی، چاپ دوم، تهران: انتشارات هیرمند.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۲، «محل آذربرزین مهر»، *مجله‌نامه ایران باستان*، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، شماره ۶، صص: ۵-۱۸.
- عسگری‌چاوردی، علیرضا و کائیم، باربارا، ۱۳۹۱، «پژوهش‌های باستان‌شناسی در منطقه کاریان لارستان: فرضیه‌ای درباره محل آتش آذرفرنبخ»، در: *نامورنامه: مقاله‌هایی در پاسداشت یاد مسعود آذرنوش*، به کوشش: حمید فهمی و کریم علیزاده، تهران: ایران نگار، صص: ۳۴۷-۳۶۸.
- فرصت‌شیرازی، محمد نصیر، ۱۳۷۷، *آثار عجم*، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فرهوشی، بهرام، ۱۳۸۶، *کارنامه اردشیر بابکان*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قزوینی، زکریا بن محمد، ۱۳۷۳، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه: جهانگیر میرزا، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- قمی، حسن بن محمد، ۱۳۸۵، *تاریخ قم*، ترجمه: تاج‌الدین حسن بن قمی، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، ۱۳۶۳، *زین‌الخبار*، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
- محمدی، ایرج، ۱۳۸۴، «پرونده ثبتی تل آذرجو»، آرشیو اداره کل میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان فارس، (منتشر نشده).
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۳۶، *نزهة القلوب*، ترجمه: محمد دبیرسیاقی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مسعودی، علی بن الحسین، ۱۳۸۷، *مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، جلد اول، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعودی، علی بن الحسین، ۱۹۷۳، *مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر*، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، الجزء الثاني، الطبعة الخامسة، بیروت: دارالفکر.
- مصطفوی، محمدتقی، ۱۳۴۲، «آتشکده‌های پارس»، *نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان*، شماره ۲، صص: ۳۳-۴۳.
- مصطفوی، محمدتقی، ۱۳۸۲، *تقلیم پارس*، چاپ سوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- معین، محمد، ۱۳۸۸، *مزدیسنا و ادب پارسی*، جلد اول، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ولوی، علی محمد، ۱۳۷۵، «ویژگی‌ها و روش تاریخ‌نگاری مسعودی»، *مجله فرهنگ*، شماره ۱۹، صص: ۱۳-۳۲.

- هوف، دیتربیش، ۱۳۷۴، «داراب پایتخت ایالتی»، ترجمه: فرامرز نجد سمیعی، در: *پایتخت‌های ایران*، به کوشش: محمدیوسف کیانی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص: ۴۰۷-۴۴۶.

- Al beruni, A., 1878, *Chronologie Orientalischer Volker*, C. E. Sachau (Ed.), Leipzig.
- Al biruni, A., 1879, *The Chronology of Ancient Nations*, C. E. Sachau (Ed.), London.
- Al Hamadhani, I., 1885, *Kitab Al Boldan*, M.J. De Goeje (Ed.), Brill.
- Al Hamawi, Y., 1866, *Kitab Mu'jam al-buldān*, Vol IV, F.A. Brockhaus (Ed.), Leipzig.
- Al Istakhri, A., 1927, *Bibliotheca Geographorum Arabicorum*, M. J. De Goeje (Ed.), Brill.
- Al Moqaddasi, M., 1906, *Kitāb aḥsan al-taqāsīm fī ma'rifat al-āqālīm*, M.J. De Goeje (Ed.), Brill.
- Anklesaria, B. T., 1908, *The Būndahishn: being a facsimile of the TD manuscript*, T. D. Anklesaria (Ed.), Bombay, British India Press.
- Anklesaria, B. T., 1956, *Zand-Akasiḥ: Iranian or Greater Bundahishn*, Bombay.
- Azarnoush, M., 1987, "Fire Temple and Anahita Temple: A Discussion on Some Iranian Places of Worship", *Mesopotamia* 22: 391-401.
- Azarnoush, M., 1989, "Mil-e Naqarah Hanah: A Complex of Two Ca-harTaqs in Eastern Fars", *Archaeologia Iranica et Orientalis*, Vol. II, 651-662.
- Azarnoush, M., 1994, "The Sasanian Manor House at Hajiabad, Iran", *Monography Di Mesopotamia III*, Florence, Case Editrice Letter.
- Boyce, M., 1968, "The pious foundations of the Zoroastrians", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 31: 270-289.
- Boyce, M., 1975, "On the Zoroastrian temple cult of fire". *Journal of the American Oriental Society* 95: 454-465.
- Boyce, M., 1979, *Zoroastrians: their religious beliefs and practices*, London, Psychology Press.
- Boyce, M., 1983, "Adur Burzen-Mihr", *Encyclopædia Iranica*, Vol. I, Fasc. 5, 472-473.
- Boyce, M., 1983a, "Adur Farnbag", *Encyclopædia Iranica*, Vol. I, Fasc. 5, 473-475.
- Canepa, M. P., 2013, "Building a New Vision of the Past in the Sasanian Empire: The Sanctuaries of Kayānsīh and the Great Fires of Iran", *Journal of Persianate Studies* 6: 64-90.
- Cereti, C. G., 2004. "Middle Persian Geographical Literature: The Case of Bundahišn", *Contributions à l'histoire et la géographie historique de l'empire sassanide*, *Bures-sur*, 11-36.
- Christensen, A., 1944, *L'Iran sous les Sassanides*, Otto Zeller.
- Cooperson, M., 2011, "Mas'udi", *Encyclopædia Iranica*, <http://www.iranicaonline.org/articles/masudi>.
- De Miroschedji, P., 1980, "Un Chahār Tāq dans la Plaine de Darab", *Iran* 18: 157-160.
- Gignoux, P., & Tafazzoli, A., 1993, *Anthologie de Zadspram*, Association

pour l'avancement des études iraniennes, Paris, Peeters.

- Gnoli, G., 1965, "La Sede Orientale del fuoco Farnbag", *Rivista degli studi orientali, Rome*, 301-311.

- Hashemi, H., & Kaim, B., 2010, "Khone-ye Div, Preliminary report on the first season of Irano-Polish excavations", *Polish Archaeology in the Mediterranean XIX*: 603-612.

- Henning, W. B., 1942, "An astronomical chapter of the Bundahishn", *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain & Ireland (New Series)* 74: 229-248.

- Hoffmann, G., 1880, *Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer*, Commission bei FA Brockhaus.

- Huff, D., 2002, "Takt-e Solaymān", *Encyclopædia Iranica*, <http://www.iranicaonline.org/articles/takt-e-soleyman>.

- *Hodudi Alalam*, 1982, Translated and explained by: V. Minorsky, Cambridge.

- Ibn Khordadbeh, A., 1889, *Kitab Al-Masalik Wal-Mamalik*, M.J. De Goeje (Ed.), Brill.

- Jackson, A. W., 1921. "The Location of the Farnbāg Fire, the Most Ancient of the Zoroastrian Fires", *Journal of the American Oriental Society* 41: 81-106.

- Justi, F., 1868, *Der Bundehesh*, Vogel.

- Kliess, W., 1978, "Kuppel und runderbauten aus Sassanidischen und Islamischen zeit", *AMI* 11: 151-158.

- Naumann, R., D. Huff. & Schnyder, R., 1975, "Takht-i Suleiman 1965-1973: Bericht über die Ausgrabungen 1965-1973", *Archäologischer Anzeiger* 90: 109-204.

- Ouseley, W., 1821, *Travels in Various countries of the East; More particularly Persia*, Vol. 2, London.

- Schippmann, K., 1971, *Die iranischen Feuerheiligtümer*, Walter de Gruyter.

- Shahrastani, M., 1842, *Religious and Philosophical Sect*, W. Cureton (Ed.), London.

- Shahrastani, M., 1850, *Asch-Schahraštāni's Religionspartheien und Philosophenschulen*, T. Haarbrücker (Ed.), Halle.

- Shahrastani, M., 1923, *Kitāb al-milal wa-al-nihal : Book of religious and philosophical sects*, W. Cureton (Ed.), Leipzig, Otto Harrassowitz.

- Shahrastani, M., 1969, *Religionspartheien und Philosophen-Schulen*, G. O. Verlag (Ed.), Berlin.

- Shahrastani, M., 1993, *Livre des religions et des sects*, D. Gimaret and G. Monnot (Ed.), Peeters.

- Stack, E., 1882, *Six months in Persia*: in 2 vol, Sampson Low, Marston, Searle & Rivington.

- Tafazzoli, A., 2000, *Sasanian Society*, New York, Bibliotheca Persica Press.

- Vanden Berghe, L., 1959, "Reconnaissance archeologique dans le Fars meridional et au Larištan" *Internationalen Orientalistenkongresses, Munchen & Wiesbaden*, 487.

- Vanden Berghe, L., 1961, "Récentes découvertes de monuments Sassanides dans le Fars", *Iranica Antiqua* 1: 163-200.

- Vanden Berghe, L., 1984, "Le Chahar Taq de Qanat-i Bagh (Fars) et l'inventaire des Chahar Taqs en Iran", *Iranica Antiqua* 19: 201-228.

- West, E. W., 1880, *Pahlavi texts*, London, Clarendon Press.